



نشریه گفتمان چپ

شماره ۲۵



فهرست مطالب

تنها راه فراروی از وضعیت موجود (ساشا مهرپرور)

پله ای شدن طبقه کارگر (بهنام شادخو)

سوسیالیسم؛ رهیافتی سیاسی (الکس کالینیکوس)

انفجار خودبخودی توده ها و خطر راست ارتجاعی (امیر محسن محمدی)

مصاحبه با عابد رضایی

کدام چپ آلترناتیو است: منفعل یا منفعل



جهت ارتباط و ارسال مطلب با آدرس زیر تماس بگیرید

Arastoo.agora81@gmail.com

نشریه گفتمان چپ نشریه ای است درون چپ برای نقد گرایشات مختلف مارکسیستی، چه باید کردها از منظره تفکر چپ، بحث و گفتگو
نشریه گفتمان چپ نشریه ای است درون چپ برای نقد گرایشات مختلف مارکسیستی، چه باید کردها از منظره تفکر چپ، بحث و گفتگو

<http://www.leftdialogue.blogspot.com>

تشکل های توده ای و طبقاتی کارگران تنها راه فراروی از وضعیت موجود اند!

ساشا مهرپرور

اکنون عده ای از فعالین و رهبران جنبش کارگری دربنندند؛ فعالین بسیاری تحت فشارهای متعدد امنیتی و اطلاعاتی به سر می برند و در بین ۵ زندانی سیاسی که در هفته های اخیر به طرز وحشیانه ای اعدام گردیدند، ۱ کارگر، ۱ معلم و سایرین نیز از میان زحمتکشان جامعه بودند. حدود سی افغان که همگی کارگر و پناهجو بودند در میان سکوت و غائله های دیگر سیاسی گم شدند و به چوبه های دار سپرده شدند.

رژیم سرمایه داری اسلامی، طی سی سال حاکمیت اش بارها سعی کرده که از طریق ارباب و کشتار و زندان و شکنجه سکوت و خفقان را حاکم نماید و سعی دارد با زیر فشار گذاشتن فعالین و رهبران جنبش کارگری خدشه ای در سیر فعالیت های جریانات کارگری ایجاد نماید و سایه ای از تردید و

دودلی و سست ارادگی را بر جنبش کارگری بیفکند. اما این خیال باطلی ست!

همانطور که همه می دانیم اول ماه مه امسال با شکوه تر از هر سال و با حضور هم بسته همه جریانات موجود در جنبش کارگری و با رهبری جناح چپ جنبش کارگری برگزار گردید و پرچم سرخ در روز جهانی کارگر افراشته شد.

رژیم جمهوری اسلامی در طول حیات خویش متناوبا اقدام به اعمال سرکوبگرانه نموده و فشارهای گوناگونی را با شدت

های گوناگون متوجه فعالان جنبش ها و عرصه های مختلف فرهنگی - اجتماعی - سیاسی نموده است، اما هربار افراد و جریاناتی مصمم و تلاشگر از این بستر سرکوب شده برخاسته اند که هرگز مرعوب اقدامات مستبدانه صورت گرفته نشدند.

در یک ماه اخیر نیز شاهد آن هستیم که فضای اختناق و اعمال سرکوبگرانه از جانب

رژیم اوج گرفته و در پروژه های متنوعی نمود یافته است، از جمله طرح های نخ نما و نفرت انگیزی چون مقابله با بی حجابی!

هتک حداقلی ترین آزادی های سیاسی و اجتماعی و خشونت و جنایت سازمان یافته رژیم که فجع ترین آن در شکل اعدام مکررا علیه زندانیان سیاسی و غیر سیاسی اتفاق می افتد، دستگیری و صدور احکام طویل المدت برای فعالین جنبش های کارگری، دانشجویی، زنان، حقوق کودک و... و برخورد های روزمره با مردم در خیابان ها به بهانه عدم رعایت پوشش اسلامی، بسته شدن فضای دانشگاهی و لغو امتیاز نشریات دانشجویی، احضار مکرر فعالان دانشجویی به کمیته های انضباطی و صدور احکام تعلیق تحصیلی همه از مصادیق هرچه بسته تر شدن فضای اجتماعی - سیاسی در ایران و خطیر تر شدن رسالت جنبش های اجتماعی و در راس آنها جنبش کارگری می باشد.

مساله بسیار حیاتی که باید اذهان عمومی را بدان حساس نمود اینست که اگرچه در منگنه قرار گرفتن رژیم جمهوری اسلامی بوسیله فشار های بین المللی در سرکوب داخلی بسیار



دموکراسی خواهی نیم بندشان هم بر نخورد!

در این که چپ به واسطه دینامیسم بالنده درونی خود و با توجه به شرایط فلاکت بار معیشتی و فقدان حداقلی ترین آزادی های سیاسی و اجتماعی (که بویژه طبقه کارگر و زحمتکش را در محرومیت مطلق قرار داده است) این قابلیت را دارد که در متن شرایط پر تلاطم کنونی به نیروی اجتماعی عظیم و غیر قابل مهاری بدل شود تردیدی نیست، اما کیست که نداند

سرکوب نهادینه شده و فقدان انسجام میان اعتراضات فزاینده، به واسطه غیاب تشکل های توده ای و فراگیر کارگری و عدم سازمان جنبش های اجتماعی گوناگون، تا چه اندازه سازمان یابی جنبش ها و جریانات گوناگون به ویژه جنبش کارگری را دچار اختلال نموده است.

اما با درک ضرورت ایجاد تشکل های مستقل

کارگری از چند سال گذشته تا کنون، شاهد آن بوده ایم که تلاش های بسیاری برای تحقق این مهم از سوی فعالان و پیشروان جنبش کارگری صورت پذیرفته است و به ویژه در ماه های اخیر تلاش هایی جدی و متعددی در اقصی نقاط برای سازمان یابی کارگران صورت پذیرفته است.

علاوه بر این، زندگی روزمره کارگران بهترین آموزگار برای درک تعرض فزاینده سرمایه داران و دولت حامی آنان با کار و زندگی و حقوق انسانی بنیادین کارگران و زحمتکشانشان است. در متن مواجهات روزانه با سودمحوری سرمایه سالاران و با درگیری مستقیم در مناسبات استثمار نظام حاکمیت سرمایه است که کارگران پی به ضرورت ایجاد تشکل های طبقاتی و توده ای می برند که آنان را در مسیر مبارزات طبقاتی و ضد سرمایه داری شان یاری می دهد و از شدت تهاجم وحشیانه و غارتگرانه سیاست هایی که در پرتو اصل ۴۴ تداوم و تشدید اعمال سیاست های اقتصادی نئولیبرالی را تحقق می بخشد، می کاهد.

کارگران در می یابند که تشکل های توده ای و مستقل کارگری، نه ظرفی برای همکاری طبقاتی که جایگاه مشخصی برای پیشبرد مبارزه طبقاتی و روبرویی طبقه کارگر و سرمایه داران است و به ویژه در برهه فعلی تا چه حد کارویژه های سیاسی مشخص خود را نیز دارا است.

روشن است که تشکل های توده ای و طبقاتی کارگران، تشکلی است که از دولت، قوانین و نهاد های آن در هر شکل و شمایلی کاملاً مجزا و استقلال یافته است و تکیه گاه و اهرم فشار آن نیروی مادی کارگران است و در وضعیت کنونی که ضد انسانی ترین و استثمارگری ترین شرایط زیست بر هستی کارگران تحمیل شده است و سرکوب به انحاء مختلف (عمومی و اختصاصی طبقه کارگر) بر کارگران بار می شود، بی گمان این تشکل های طبقاتی کارگری هستند که به مثابه دستهای جنبش کارگری عمل نموده و گلوی سرمایه داری را برای احقاق حقوق بدیهی و بدوی و دستیابی به خواست های آنی کارگران می فشارند و روشن است که باید عزم ایجاد تشکل های توده ای [طبقاتی کارگری را در همین فضای بسته

و به موازات سرکوب های گسترده داشت و نمی توان آن را موکول به فضای گل و بلبلی نمود که تنها در تخیل می گنجد.

بنابراین درک این مساله از سوی کارگران ضرورت دارد که تا کارگران در یک هم بستگی و اتحاد استراتژیک طبقاتی در کنار یکدیگر نایستند، و تا جنبش های معلمان، زنان و دانشجویان به وحدت استراتژیک با جنبش طبقه کارگر دست نیابند، حداقلی ترین مطالبات فوری نظیر پرداخت حقوق معوق، لغو قرارداد های موقت، افزایش دستمزد به تناسب نرخ تورم، لغو کار کودکان، پرداخت بیمه بیکاری و احقاق جزئی ترین آزادی های سیاسی و اجتماعی برآورده نمی شود و نمی توان به چشم انداز سوسیالیستی در مسیر مبارزات طبقه کارگر امید داشت.

نکته مهم دیگری که باید بدان اشاره نمود مساله ایست که با کارایی، سلامت و صحت انجام وظیفه خطیر طبقه کارگر پیوند تام دارد. این امر کاملاً طبیعی و قابل فهم است که جنبش کارگری دیدگاه ها و نظرات متنوع و متفاوتی فرصت ظهور و بروز یابد، اما به هر حال باید میان انحراف در دیدگاه و تفاوت در نظرگاه قائل به تفکیک بود.

از شواهد و قرائن کاملاً پیداست که هم پوزسیون و هم اپوزسیون لیبرال هر دو به خوبی دریافته اند که جنبش کارگری تا چه حد استراتژیک است و نفوذ در آن و تلاش برای جهت بخشیدن به تحرکات آن تا چه حد برای جریانات مختلف راست ضروری است.

در واقع راست ها کلید اخته کردن پیشرو ترین جنبش اجتماعی در مقابله با تهاجم و سرکوب حکومت سرمایه یعنی جنبش کارگری را در به محاق راندن گرایشات چپ و سوسیالیست در درون این جنبش یافته اند تا از این طریق جنبش کارگری را دچار انحرافات بنیادین نمایند و آن را از پیشبرد اهداف مترقی و انجام وظایف اجتماعی- سیاسی اش باز بدارند.

بنابراین طبیعی است که تقویت قطب راست و غیر سوسیالیستی در درون جنبش کارگری، هم توسط نیروهای امپریالیستی و هم اپوزسیون لیبرال در سمت و سو دهی به این جنبش در راستای برنامه های دموکراسی خواهانه اش! مفید واقع می شود و هم طبق

سنت مالوف و معمول در همه جای دنیا این جریانات و اتحادیه ها و تشکل های زاینده از آنها همگی مهمترین وظیفه خود را تحت هر شرایطی مقابله با خطر سرخ! تعریف می کنند و به سرکوب تشکل های با گرایش چپ دامن می زنند و از سوی دیگر نیز، زمینه را به خوبی برای یک برنامه بلند مدت آشتی طبقاتی فراهم می آورند و اندک دستاوردهای جنبش واقعی طبقه کارگر را نیز به باد نابودی می سپارند.

روشن است که امریکا به مثابه سردمدار سرمایه داری جهانی، بزرگترین سناریست این قبیل جریانات در همه جای دنیا و از جمله در ایران است و برای پیگیری برنامه ها و طرح های خود در آینده ایران، حساب سنگینی بر روی جنبش کارگری باز نموده است.

در چنین شرایطی بی تردید گرایش چپ و سوسیالیست جنبش کارگری، علیه تبدیل شدن جنبش کارگری ایران به ابزار اجرای سیاستهای امپریالیستی آمریکا قاطعانه خواهند ایستاد و نسبت به هرگونه نمودی که دال بر نفوذ خط پیش برنده سیاست های امریکا در جنبش کارگری باشد (که با تکیه بر فعالان گرایش راست جنبش کارگری صورت می پذیرد) موضع گیری نموده و واکنش مناسب نشان خواهد داد.

بار ها بر این نکته تاکید شده است اما ذکر مجدد آن به سبب اهمیت زاید الوصف این مساله ضروری است که تحقق آزادی ها و مطالبات دموکراتیک تنها از عهده کارگران و زحمتکشانی بر می آید که نه تنها برای خواست ها و حقوق اختصاصی خود و هم طبقه ای هاشان می جنگند و علیه نظام استثمار سرمایه داری و جهت تحقق برابری در بهره وری از ثروت های جامعه مبارزه می کنند، بلکه به سبب ناتوانی و عقیم بودن جریانات گوناگون راست و فقدان تاریخی بورژوازی پیشرو و مترقی، اعم از رفرمیست و دموکراسی خواه تا مشروطه خواهان شیپور به دست، تنها طبقه کارگر است که می تواند در برابر استبداد سرمایه و سرکوب زاینده از ماشین دولت حامی سرمایه بایستد و در مسیر مبارزات خود دموکراسی واقعی و آزادی های اجتماعی - سیاسی را به ارمغان آورد.

و این دستاوردها تنها در گرو گام موثری در

مسیر گسترش و قدرتمند سازی جنبش کارگری صورت می پذیرد که همانا ایجاد تشکل های توده ای و طبقاتی کارگران است. پس در مسیر اتحاد کارگران به مثابه یک طبقه جهانی در این موقعیت ناگوار جغرافیایی باید بگوییم: کارگران ایران! متشکل شوید!

پله ای شدن طبقه کارگر و عاقبت انقلابی آن

بهنام شادخو

در اینجا فرصت به دست آمده برای خود را نمی خواهم صرف تشریح اموری جزئی از قبیل غیر بهداشتی بودن محیط های کارگری، تعویق در پرداخت دستمزدها، کمک خرج بودن کودکان و دختران جوان برای خانواده های زجر دیده خود و... بگذرانم. چرا که اگر خوانندگان پر مدعای این مقاله که هر مساله از جنبش کارگری را به شرط آنکه منافی در پی داشته باشد به خود ربط داده از این امور آگاه نباشند همان بهتر

که تشریف برده و سر در زباله دانی تاریخ سرمایه داران کرده و محتویات نشخوار نشده ذهنشان را در آن قی کنند. مدعی نیستم که اکثریت فعالین جنبش کارگری در فهم نیازهای واقعی این طبقه معلوم الحال کوتاهی کرده و یا راه را به اشتباه رفته اند و از طرفی در پی آن نیستم که علل ناکامی جنبش کارگری در ایران (پس از انقلاب ۱۳۵۷) را موشکافانه به مخاطبین خود عرضه کنم. روی صحبت من با آن کسانی است که خود طبقه کارگر نسبت به آنها روی ترش کرده و احساس می کنند که آن قشر مربوطه نماینده واقعی آنان در دستیابی به حقوق از دست رفته خویش نبوده و نخواهند بود. به راستی عجیب نیست که هر بار تیغ نقدی بر پیکر فربه آنها فرو می نشانی با کلی ادا و اطوار و ارائه شمار

زیادی مقاله و کتاب سعی در اثبات این نظریه دارند که: راه رهایی این طبقه مفلوک - البته به زعم خودشان - انقلاب است و بس. اما معضل اصلی درست در همین منطقه از این نبرد نابرابر اتفاق می افتد و آن همانا چیستی انقلاب و نحوه شعله ور شدن زبانه های سوزان آن می باشد. انقلابی که با همه آرمانهای ریز و درشتش به وقوع می پیوندد و با کمی گذشت زمان کاشف به عمل می آید که وضعیت معیشتی کارگران همانند اوضاع قبل از انقلاب می باشد نتیجه ای به دست من نداده غیر از آنکه طبقه بورژوا کمی احساس خستگی کرده و برای رفع آن خوشگذرانی را با چاشنی انقلاب مزه مزه کرده و از آن ابراز رضایت می کند. ***

ماجرای پله ای شدن طبقه کارگر از لحاظ



تکه هایی کوچک و خرد بر زمین ریخت و حمله کنندگان خسته از ضربات وارده بالاخره بی خیال شده و قبل از دخالت پلیس امنیتی راه منازل خود را در پیش گرفتند. از تعداد زخمی های این حادثه (می گویند کشته ای در کار نبوده) اطلاع موثقی به دست نیامده اما نوه گان همان تظاهر کنندگان و از همه مهمتر حمله کنندگان به مجسمه مرد موسس وقتی در کتابهای ادبیات خود به این جمله

مناسبات اجتماعی و بالاخص اقتصادی مرا به یاد حکایتی می اندازد که نشأت گرفته از فضایی انتزاعی و ذهنی به تهیه کنندگی نظام سرمایه داری می باشد:

در پایتخت کشوری در حال توسعه، از مجسمه ای در یکی از میداین شهر به مناسبت سالروز افتتاح اولین کارخانه صنعتی در آن ایالت پرده برداری شده و اقشار مختلف مردم در این مراسم شرکت داشتند. مجسمه نشان دهنده مردی هیکلی، چهار شانه و خوش پوش بود که در اذهان همگان یادآور همان کارخانه صنعتی فوق الذکر بود. بله ایشان موسس آن کارخانه بودند. در میان کف و سوت ممتد

حاضر، سخنرانان که تعدادی از آنها سرکارگر آن کارخانه مذکور بودند به ایراد نظرات خود پرداخته و در انتها با تعارف شربت و شیرینی مراسم به خوبی و خوشی به پایان رسید. معلم که بعد از این سخنان بی تفاوتی دانش آموزانش را از ایراد این جملات در صورت تک تک آنها مشاهده می کرد ادامه داد: "خب بچه ها از درس عقب نیفتیم."

علت پله ای شدن طبقه کارگر در کشور ما می تواند در شیوه و میزان متفاوت در دریافت دستمزدها خلاصه شود که همین امر باعث بالا پایین شدن این طبقه در سطوح اجتماعی، اقتصادی و حتی فرهنگی خواهد گردید. این شگردی زیر پوستی و منحوس از جانب سرمایه داری است. اما آیا واقعیت همین است؟

بارها این سوال در ذهن فعالین کارگری نقش می بندد که این طبقه چرا دچار خیزش نهایی نشده و به سوی انقلاب سوق پیدا نمی کنند. بنده دلایل عمده این فعالین عزیز را به دیده منت می پذیرم اما نمی توانم قبول کنم که این طبقه رنجبر در این دوره همانند قرون ۱۹ و حتی ۲۰ تعریف شوند. خطوط کلی تعریف کارگر خدشه ناپذیر و هنوز راهنمای خوبی برای شناسایی این طبقه می باشد ولی در قرن حاضر کارگران با هم متفاوت شده اند. اگر قبول ندارید لافل پذیرا باشیم که نظام سرمایه داری ترفندهای قدیمی و کهنه خود را به سطل آشغال انداخته و سناریوی پیچیده تری را برای این طبقه به نگارش در آورده است. در همین کارخانه های شهرمان کارگرانی در کنار یکدیگر کار می کنند که از لحاظ حقوق در یافتی، مزایا، بیمه و مالیات با هم در تضادی عمیق به سر می برند. آیا در قرن ۱۹ کارگران کارخانه همسان تر از حال حاضر نبودند و آیا وقوع انقلاب کارگری در این دو دوره علل یکسانی دارد؟ بورژوازی در این دوره با این فکر بکر خود کارگران را به جان هم انداخته و فرصت اعتراض و اعتصاب را از آنها دزدیده و از این مال مسروقه پربها در جهت تضعیف طبقه کارگر بهره می برد. اگر در این بین مخالفتی اتفاق بیفتد پراکنده بوده و انگشت کارفرمای باوجدان که راه درب خروجی کارخانه را به آن طبقه اندک معترض نشان می دهد نماد سرکوب و خفقان در قرن ۲۱ شناخته خواهد شد. حالا بماند که شما فعالین جان بر کف ادعا می کنید شکستن انگشت کارفرما از کشتنش آسانتر است.

جنس مصالح مستعمل در ساختمان انقلاب باید تغییر کند و گرنه این شکاف طبقاتی در بین همین طبقه کارگر افزایش پیدا کرده و آنوقت به جای ساخت این بنای خوش نما

(انقلاب) باید خود همین طبقه عقیم را بسیج گردانیم که این خندق اختلافات را اول از همه پر کند آن هم با همان مصالحی که قرار بود با کمک آن برای طبقه کارگر انقلاب به ارمغان بیاوریم. مصالح مستعمل قدیمی هم صرف سنگ پراکنی کارگران به طبقه ارتجاعی حاکم می شود بدون آنکه حتی یک سنگ به سپر ماموران امنیتی اصابت کند.

بنده منکر وجود واقعی انقلاب که در پی آن رهایی حقیقی طبقه کارگر اتفاق می افتد نبوده و نیستم ولی این طبقه جدای از مشکلات اقتصادی دچار نسیان فرهنگی شده و در این چند دهه گذشته در ایران روی این مقوله مانور لازم داده نشده است. ادبیات کاربردی این طبقه چقدر تغییر کرده و آیا تنوعی در ارضای نیازهایش ایجاد شده است؟ چرا نیازهای کارگران را در مناسبات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اولویت بندی کرده و مدعی هستیم که با برطرف کردن مشکلات اقتصادی طبقه کارگر همه معضلات آنان حل می شود؟ ما هم که داریم همان مطلق گرایی طبقه بورژوا را در دستور کار خود قرار می دهیم و با یک جانبه گرایی سعی در القای نظرات دگم خود داریم.

کارگری که هفتگی حقوق دریافت می کند و نصف پرداختی اش را گرفته نگرفته از جانب کارفرما با این عذر و بهانه مواجه می شود که چون بازار ۵۰٪ باقیمانده را به صورت چک ۳ الی ۴ ماهه پرداخت می کند فعلاً تشریف ببرید سماغ بمکید تا چند ماه دیگر، اعتراض می کند که: یعنی چه؟ من در این هفته علاوه بر وظیفه محول شده ۱۰ ساعت بیشتر در کارگاه مانده ام و جور بقیه همکاران را که به علت غیبت یا بیماری حضور نداشتند کشیده ام که این هفته مزد بیشتری به خانه ببرم آن وقت شما کمتر هم داده اید و حال و روز مرا به خدا حواله می کنید؟ من حقم را تمام و کمال می خواهم. نه کمتر نه بیشتر.

همین کارگر و کارگرانی از این دست اگر از لحاظ فرهنگی بر روی ذهن آنها کار می شد که این ۱۰ ساعت بیشتر ماندن یعنی استثمار جسم و جان تو و بهره کشی از عرق جبینت، حالا از دست کارفرما به علت به آشوب کشیدن فضای کارگاه و تشویش خاطر اذهان منکوب

کارگران دیگر نامه اخراجش را در یافت نمی کرد. اخراجی که با طرح شکایت کارگر در مجامع بالاتر نه تنها عایدی ای برایش ندارد بلکه باید شانس بیاورد که بابت آن اعتراض دادگاهی نشود.

طبقه کارگر پله ای می شود چون از فقر شدید فرهنگی در بین خانواده های کارگران بی خبریم چون کمبود عاطفه بین زن و شوهر کارگر و بین آنها و فرزندانشان را به حساب نمی آوریم و همچنان بر نظریات مزخرف خود پافشاری می کنیم که: بالاخره این طبقه روزی متوجه خواهد شد که راه نهایی او برای گسستن این زنجیر های ارتجاع چیست؟

برای طبقه ای که برخی از صنوف شغلی اش را نه برحسب کالای تولیدی اشان و احیاناً کیفیت کارشان بلکه بر این اساس که چقدر مواد مخدر استفاده می کنند تا بتوانند چند ساعتی را در حال لول خود کار کنند می شناسند دیگر صحبت کردن از تغییر و واژگونی در حال و روز این طبقه امری مضحک و بیهوده است. وقتی پای صحبت همه آن کارگران در صنوف مذکور می نشینی متفق القول اعلام می دارند که: بعد از بیست و اندی سال کارگری شما اولین کسی هستید که از حال اصلی ما جويا می شوید. کجا بودید تا حالا؟ ... جواب بده دیگه خوش تیپ.

از آن سو دوباره زبان کارفرمای سر در برف کرده دراز می شود که: همین کارگران معتاد وقتی به منزل می رسند اگر در اتاق بساط تریاک کشی اش را نبینند زمین و زمان را به هم می دوزد و به همسرش فحش رکیک داده و زیر ضربات مشت و لگدش گرفته و مرتب به او متلک می اندازد که: فاحشگی امروز چقدر عایدت کرده؟ زود رد کن بیاد. با ولع پول را در دستان پینه بسته خود لمس می کند و با پوزخندی به زنش پول تریاک امشبش را برمیدارد و بقیه را به سمت زن پرتاب می کند غافل از آنکه دختر یا پسر خردسالش گوشه پرده را کنار زده و آنها را می نگرد. فرزندانش همان پدران و مادران مفلوک در این اندیشه سیر می کنند که روزی انتقام می گیریم. اما از چه کسی؟ کارفرما جواب می دهد: به طور حتم من آن کسی نیستم که بخواد جواب پس بدهد. ایشان راست می گویند. انقلاب

کارگری قرار نیست باعث ریخته شدن خون از بینی حتی یک سرمایه دار محترم شود. تنها می ماند آن چرخ نامتعادل تسلسل اقتصادی در جوامع سرمایه داری که با چرخشش سبب سرگیجه ای مداوم برای طبقات زجر کشیده در فضایی افیونی و فحشایی می گردد. اگر خیلی برای این طبقه دل می سوزانیم (البته نباید دل سوزاند بلکه باید با دردشان زیست کنیم) مواد اولیه این چرخ قدرتمند را به همراه عناصر نگهدارنده آن شناسایی کنیم و در مجامع کارگری برایشان از خون آشام بودن این هیولا (دستگاه اقتصادی سرمایه داری) قصه ها بگوئیم و صدای به هم ساییدن دندانهای آنان را نشانه معجزه ای غیر قابل پیش بینی قلمداد نکرده بلکه تنها با این موج خشم آگین مبارک و میمون خود را به لجنزار پول پرستان زده و آن را تبدیل به زمینی حاصلخیز برای کشت آرمانها و تفکرات طبقه کارگر گردانیم. قرار هم نیست یک روزه این لجنزار عفن به گلستان تبدیل شود.

اینکه چرا نوع ارتباطات ما با این طبقه دچار اشکال شده در تخصص بنده نیست اما ما هم گوشمان پر است از اینکه اقتصاد را روبراه کنید همه چیز سر جایش قرار می گیرد. قرار نمی گیرد که هیچ بلکه یک نظام سرمایه داری دیگر با طرح جلدی خوش آب و رنگ و با آخرین VERSION روانه بازار می گردد که همان کارگران اولین و آخرین مشتریان و فریب خوردگان این وادی لقب می گیرند. مشتریانی که خود تولید کننده اصلی آن هستند و فریب خوردگانی که گول ظواهر این محصولات لوکس و تزئینی را خورده و بعد از خرید با غرور به نزد همسران و احیاناً فرزندان خود می روند. دیگر از توصیف خوشحالی و وجد کاذب آن منزل کارگری سخن به میان نیاید برای همه ما مدعیان پر طمطراق بهتر است.

رفقای کارگر دوست من، کانالیزه گردیدن رابطه کارگر با فعالین کارگری مستلزم یک دیدار رو در رو با یکدیگر است. ما با آنها اخت نشده ایم. صمیمیت و فهم آگاهی با هم رابطه ای مستقیم در روابط اجتماعی دارند. آگاهی رساندن منهای صمیمیت به این طبقه با هر چارچوب فکری که باشد این تذکر ویژه را از

یادمان می برد که : طبقه کارگر خودش راهش را در این تونل وحشت سرمایه داری پیدا می کند. خواهش می کنیم شما چراغ راهش نباشید فقط سوخت آن چراغ را تامین کنید. همین و بس.

سوسیالیسم: رهیافتی سیاسی

الکس کالینیکوس

مقاله زیر که در کنفرانسی تحت عنوان زندگی پس از سرمایه داری در سومین فوروم اجتماعی جهانی در پورتوالگره به تاریخ دوازدهم ژانویه دوهزار و سه عرضه شد حاوی محورهای زیر است.

ارزش های ضد سرمایه داری مفهوم کلاسیک مارکسیستی از سوسیالیسم اقتصاد سوسیالیستی تحقق ارزش های ما مرزبندی با روایت های دیگر استراتژی ارزش های ضد سرمایه داری از نظر من جنبش ضد جهانی سازی در نقد خود از نئولیبرالیسم خود را به چهار ارزش متعهد می بیند: عدالت، کارایی، دموکراسی و حفظ (محیط زیست).

عدالت در پیوند و ترکیب با سه ارزش دیگر تعریف می شود: آزادی، برابری و هم بستگی. یک تفسیر از عدالت این است که همه انسان ها از امکان بهره برداری مساوی از منابعی را که برای گذران زندگی نیاز دارند، برخوردار باشند.

کارایی یعنی تلف نکردن ثروت، حتی اگر به کارگیری آن نتیجه رضایت بخشی در بر داشته باشد. (آلبورت)

دموکراسی در کانون انتقاد از دیکتاتوری بازارهای مالی قرار می گیرد. وقتی دموکراسی به خصلت ذاتی جنبش تبدیل شود، خود را به اشکال رادیکال خودسازمان یابی و خودگردانی متعهد می بیند.

انتقاد دیگر ما از سرمایه داری به خاطر نابودی محیط زیست و مصرف دیوانه وار منابع غیر قابل تجدید در طبیعت است. معنی این انتقاد

آن است که ما نظامی می خواهیم که در آن هر نسل وقتی صحنه را ترک می کند دست کم زمین را همان گونه نسل بعدی بسپارد که خود دریافت کرده است. همه گرایش های سرمایه داری به طور سیستماتیک هر چهار اصل یاد شده را زیر پا می گذارند. انباشت که در سیستم سرمایه داری بر بنیاد رقابت و استثمار نیروی کار استوار است:

- همبستگی را نابود می کند، به آزادی کیفیتی صوری می بخشد و ثروت و درآمد را به نفع ثروتمندان، قدرتمندان و افراد خوش شانس توزیع می کند.

- به طور سیستماتیک منابع مادی و انسانی را از طریق تخصیص آن به اقدام های ویران گر هم چون (پروژه نظامی) و به هدر دادن آن ها در مقیاس وسیع به هنگام رکود اقتصادی ضایع می کند.

- قدرت اقتصادی و سیاسی را در دست دولت و کمپانی های بزرگ متمرکز می کند.

- تعقیب کورکورانه سود را- هم چون پی آمد سازوکار مبتنی بر انباشت و رقابت حاکم می گرداند - محیط زیست را در مسیر تباهی رها ساخته و سبب شده است زندگی بر روی سیاره ما به طور روز افزونی در معرض خطر قرار گیرد.

وقتی ما می گوئیم دنیای دیگری ممکن است. باید این را کاملاً روشن کنیم که منظور از آن پی ریزی نظام اجتماعی جدیدی است که بر اساس منطق اجتماعی کاملاً متفاوتی با سرمایه داری بنا می شود. رفم های جزئی - چون محدود کردن بازارهای مالی یا بودجه مشارکتی ممکن است در مقطعی ارزش جنگیدن داشته باشد، اما آن ها را باید بخشی از پروسه مبارزاتی وسیعی در نظر گرفت که هدف آن تغییر نظام است.

این ضعف جنبش در حال حاضر است که نمی تواند به طور کافی با این واقعیت روبرو شود و ترجیح می دهد روی انتقاد از نئولیبرالیسم متمرکز شده و خواست های مشخصی را تقاضا کند. این تمرکز به گسترش جنبش ضد جهانی سازی بسیار کمک کرده است. اما پس از گذشت چند سال جنبش به اندازه کافی بالغ شده تا مسئله بدیل سرمایه داری را به بحث

بگذارد. بنابراین بحث زندگی پس از سرمایه داری از نظر زمانی بسیار فعلیت پیدا کرده است. کارگران و سربازان که در اکتبر ۱۹۱۷ قدرت را

در روسیه به دست گرفتند. حضور و مشارکت فعال دارند و قدرت، حتی به روشنی می توان دید مفهوم سوسیالیسم با آنچه در اتحاد شوروی و اروپای شرقی وجود داشت و با آنچه اکنون در چین، کره شمالی و

کوبا می گذرد، متفاوت است. در واقع در سنت انترناسیونال سوسیالیستی، که من به آن تعلق دارم، این جامعه ها را به صورت سرمایه داری

دولتی تلقی شده اند، که در نامنکلاتورهای استالینیست طبقه کارگر را به همان شکلی که سرمایه داری غربی کارگزارش را استثمار می

کند، مورد بهره کشی قرار داده اند. از این دیدگاه، فروپاشی رژیم های استالینیستی نه نتیجه یک ضد انقلاب سرمایه داری، بلکه

(همان گونه که کریس هارمن می گوید) تغییر شکلی در درون نظام سرمایه داری بوده است. مارکس به غیر از چند مورد، از گفتن این که

سوسیالیسم در جزئیات چگونه خواهد بود، امتناع کرد. من فکر نمی کنم این امتناع در حال حاضر ضروری باشد. پس از فروپاشی

استالینیسم و در رویارویی با منتقدان با نفوذ لیبرال مثل فردریک هایک و دیگران ما باید این آمادگی را داشته باشیم تا حداقل رئوس

کلی جامعه سوسیالیستی را بیان کنیم. در همین حال، یکی از دلایلی که مارکس از صحبت کردن (درباره جامعه سوسیالیستی- م) به طور مشخص امتناع می کرد هم چنان

به قوت خودش باقی است. به پیش بینی روشنفکران در مورد جامعه آینده از طریق تجربه های عملی و مبارزه توده ای

تصحیح می شود و تغییر می یابد. این را به خاطر بسپارید و نکات زیر را مورد ملاحظه قرار

دهند. آنچه در زیر می آید کوششی است در راستای تکامل و دریافت از سوسیالیسم آن گونه که در سنت مارکسیستی آمده است:

۱- سوسیالیسم گسترش رادیکال و همه جانبه دموکراسی است. در این مسیر همان اصول دموکراتیکی که زندگی سیاسی را سامان می

بخشد بر روندهای اقتصادی نیز چیره می شوند. ۲- دموکراسی فعالی را بنیاد می لاند که در

سال ۱۸۷۱، انقلاب اسپانیا در سال های ۱۹۳۶، انقلاب مجارستان در سال ۱۹۵۶، شوراهای کارگران در انقلاب ایران در سال های

ترجیح می دهیم در مقابل خصوصی سازی خدمات و امکانات عمومی مقاومت کنیم بدون آن که کوچکترین اشاره ای به نوعی دیگر از نظام مالکیت (مالکیت اجتماعی - م) داشته باشیم. دو آلترناتیو سومی وجود ندارد. (۱)

طرف مقابل (سرمایه داران - م) خیلی خجالتی نیستند. آن ها با وقاحت از حق مالکیت خصوصی دفاع کرده و کوشش می کنند هرچیزی را به "دارائی" تبدیل کنند که به طور خصوصی مورد استفاده قرار بگیرد و به وسیله ای در راه انباشت مبدل شود. ما باید مثل



سرمایه داران خیلی صریح باشیم و بگوئیم مادام که ثروتمندان و کمپانی های خصوصی این امکان را دارند که ما را از دسترسی به مهم ترین منابع تولیدی محروم کنند داشتن یک اقتصاد خودگردان غیرممکن است. در مورد نکته ۵ که در بالا به آن اشاره رفت دو مطلب دیگر هم وجود دارد:

مالکیت دولتی، به صورت یک دارائی کاملا با استثمار سرمایه داری همخوانی دارد. همان طور که در جوامع استالینیستی در شرق، دولت رفاه احزاب سوسیال دموکرات در غرب و دیکتاتورهای توسعه گرا در جنوب دیده ایم:

اگر بخواهیم مالکیت را اجتماعی کنیم ما به خودگردانی دموکراتیک کارگران، مصرف کنندگان و شوراهای محلات احتیاج داریم.

منابع تولیدی به طور کل به مالکیت اجتماعی نیروی کار در می آید، آزادی افراد در انتخاب و تغییر شغل آن چیزی است که سرمایه وعده آن را داده ولی در عملی کردن آن شکست خورده است. اما در جامعه سوسیالیستی این امر به یک اصل تبدیل خواهد شد.

در مورد نکته شماره شش، تصمیم گیری دموکراتیک، به طور وسیعی کنار گذاشته شده است. الک نوو در کتاب خود سوسیالیسم قابل تحقق (۱۹۸۳) استدلال می کند تصمیم گیری به طور ضروری کوششی است که اطلاعات و تصمیمات را در بالای جامعه در دست عده ای برنامه ریز بوروکراتیک متمرکز می کند، این پروسه ای است که به طور منظم مسائل

- اتخاذ می شود و نه از سوی یک مرکز تصمیم گیری. در این طریق، آن ها اهمیت دموکراسی مشارکتی را که هم سنگ سوسیالیسم از پایین مارکس است تشخیص می دهند. و بالاخره در نکته شماره هفت، من پیشنهاد کرده ام که توزیع بر اساس احتیاجات باشد. و این همان اصلی است که مارکس به عنوان اصل اساسی کمونیسم در کتابش نقد برنامه گوتا بر آن صحنه گذاشته است. اگر بخواهیم این اصل عدالت را به طور مشخص بیان کنیم باید این طور بگوئیم که همه از امکان برابر در دسترسی به منابعی که زندگی شان را تامین می کند، برخوردار باشند.

این اصل نمونه ای از برقراری عدالت و این که جامعه چگونه باید منابع و درآمدش را تقسیم کند، ارائه می کند. سپس بحثی وجود دارد در یک سطح مشخص تر که چگونه به بهترین وجهی به طور نهادی این اصل را درک کنیم. به عنوان نمونه بسیاری از طرف داران برابری از حق بی قید و شرط هر فرد برای برخورداری از یک درآمد پایه- فارغ از آن که در تولید مشارکت داشته باشد یا نه- دفاع می کنند. آلبرت با این اصل مخالف است و درآمد را به کار متصل می کند و یک استاندارد توزیع ارائه می کند:

هرکس به اندازه کار و از خود گذشتگی اش به عبارت دیگر استراتژی های گوناگونی در مورد اصل عدالت وجود دارد.

تحقق ارزش های ما به عبارت کلی تر به نظر من، سوسیالیسم ارزش هایی را که جنبش ضد جهانی سازی تلاش خود را معطوف به آن ساخته، عملی خواهد کرد. این ارزش ها عبارتند از:

حقوق افراد درست به سبب مشارکت و کنترلی که بر منابع تولید دارند، پایمال نخواهد شد؛ و دیگر ناگزیر نخواهند بود به خاطر فقدان مالکیت، توسط سرمایه داران استثمار شوند.

سرنوشت افراد دیگر مشمول بی عدالتی اساسی سرمایه داری و بالا یا پایین رفتن بازار نخواهند بود. هر کس به طور مساوی بر منابع اجتماعی کنترل خواهد داشت. زیرا زندگی اقتصادی بر اساس تعاونی و خودمدیریتی سازماندهی می شود و همبستگی تقویت خواهد شد.

اما نوو اشتباه می کند. در این شرایط، راه سومی وجود دارد (اگر چه مورد علاقه تونی بلر نیست). آلترناتیو بازار به این معنی است که منابع بر اساس رقابت بین سرمایه ها به منظور کسب حداکثر سود توزیع شود. اما یک نوع دیگری از هماهنگی افقی وجود دارد که در آن شبکه غیرمتمرکز تولید کنندگان و مصرف کنندگان به طور دموکراتیک تصمیم می گیرند که چگونه منابع موجود را به منظور برآوردن نیازهای شان مصرف کنند. برنامه ریزی به عبارت دیگر حتما نباید از بالا به پائین باشد.

در مورد اینکه این اقتصاد چگونه می تواند سازمان یابد، دو نمونه وجود دارد. پت دوین مدل مورد نظر خود را هماهنگی بر پایه مشورت می نامد (دموکراسی و برنامه ریزی اقتصادی - ۱۹۸۸). در حالی که مایکل آلبرت از نمونه برنامه ریزی مشارکتی صحبت می کند (برای نمونه، پارکون ۲۰۰۳). بین این دو نمونه چندین شباهت و اختلاف وجود دارد. به منظور صیقل دادن درک مان در باره اینکه برنامه ریزی دموکراتیک چگونه عمل می کند به بحث های متعددی در مورد نقاط ضعف و قدرت این مدل های همکاری غیر بازاری احتیاج داریم.

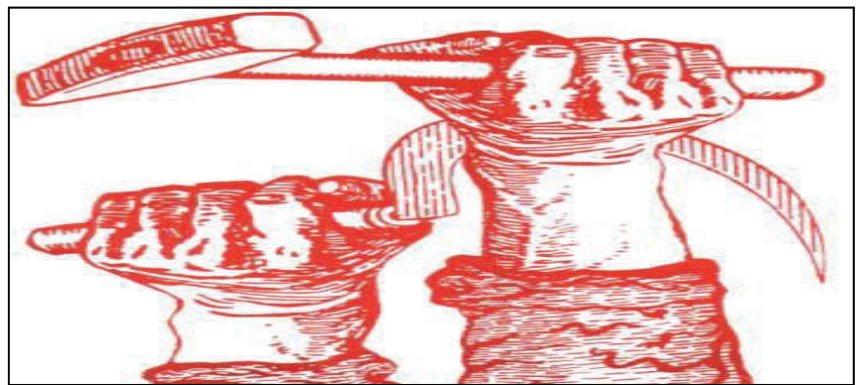
یک برتری بزرگ مدل های آلبرت و دوین این است که در هردو آن ها تصمیم گیری های اقتصادی از طریق خودگردانی تولیدکنندگان و مصرف کنندگان- که به طور متقاطع از طریق یک شبکه همکاری به یکدیگر ارتباط می یابند

برنامه ریزی دموکراتیک و تصمیم گیری اقتصادی امر مشترک تولیدکنندگان و مصرف کنندگان خواهد بود و منابع بر اساس اطلاع از نیازهای مردم و پتانسیل تولید اختصاص خواهد یافت: این به جلوگیری از اسراف منابع آن طور که در سرمایه داری مرسوم است منجر خواهد شد؛ به همین دلیل است که سرمایه داری یک سیستم معیوب (غیرموثر) است. سوسیالیسم به عنوان یک نظام اقتصادی و سیاسی، مردم را به حداکثر مداخله برای تحقق دموکراسی مشارکتی تشویق می کند. بنابراین وعده دموکراسی را که جامعه سرمایه داری تنها به حرافی در باره اش اکتفا می کند، سوسیالیسم در عمل پیاده می کند. برنامه ریزی دموکراتیک بر مبارزه کوری که

آن است که سرمایه داری در دوره های رونق اقتصادی مثل سال های پنجاه و شصت میلادی می تواند چنین رفم هایی را به طور موقتی ببیزد؛ اما در دوران بحران تلاش می کند تا تمام رفم های داده شده را که باری بر دوش رقابت و کسب سود هستند، پس بگیرد. در واقع این منطق نئولیبرالی است که در بیست و پنج سال گذشته سرشت ضداصلاحات خود را کاملا آشکار ساخته است. همان گونه که تجربه حزب کارگر برزیل حتی قبل از انتخاب لولا روشن ساخت در دنیای امروز بازار مالی حتی بی آزارترین اصلاح ها را هم نمی تواند تاب آورد. این خود دلیلی است که ما به تغییر کلی نظام نیازمندیم.

قدرت برقرار خواهد بود. تنها راه خلاص شدن از شر سرمایه داری از بین بردن اقتصاد بازار به طور کامل است. برای روشن شدن مطلب این توضیح ضروری است که سوسیالیسم به طور اساسی با "سوسیالیسم دولتی" چه در شکل استالینیستی یا از نوع سوسیال دموکراتیک آن متفاوت است. سوسیالیسم یک نظام دموکراسی مشارکتی است که در آن قدرت سیاسی و اقتصادی توسط شبکه ای از تولیدکنندگان، مصرف کنندگان و شوراهای محلات به طور خود مدیریتی اداره می شود. آنچه تاکنون در باره مفهوم سوسیالیسم گفته ایم تنها اشاره ای کلی بود که بهتر است آن را در مقیاس بین المللی ترسیم کنیم.

این را به خاطر دلائل منفی که وجود دارد بیان می کنیم. تجارب تاریخی به طور کامل این نتیجه گیری مارکس را به ثبوت رسانده است که هر جامعه جداگانه ای که از نظام سرمایه داری فراتر رود زیر فشارهای عظیم اقتصادی و نظامی قرار خواهد گرفت تا مجدداً به دنیای سرمایه داری بازگردد. بخش اعظم مشکلات بشر تنها به طور جهانی می تواند به درستی توضیح داده شوند. تغییرات آب و هوا آشکارترین مثال در این زمینه است.



حکومت خود مدیریتی شوراها بنابراین باید با سرعت ممکن در عرصه بین المللی گسترده شود. این آن چیزی است که سوسیالیسم را از دیگر آلترناتیوها در جنبش ضد جهانی سازی متمایز می کند به طور مثال در دیدگاه ضد جهانی سازی والتر بلو یا محلی گرایی کالین هینز هیچ دلیلی وجود ندارد که انسان آزاد شده از دسترسی به منابع دنیا منع شود، مادامی که این دسترسی به طور عادلانه و دموکراتیک تنظیم شده باشد (چیزی که تحقق آن در نظام سرمایه داری غیر ممکن است). سوسیالیسمی که طرح شد شاید با کمال تعجب با برخی از انواع آنارشیزم قرابت معنایی داشته باشد. آلبرت مدل خود را که پاراکون (پار از سه حرف اول پارتنسیپاتور و اکون از سه حرف اول اکونومیک تشکیل شده) یا برنامه ریزی مشارکتی می نامد، و به عقیده من یک نمونه مدل سوسیالیسم است، اما او آن را یک دیدگاه اقتصادی آنارشیزمی می نامد ولی این

گزینه سرمایه داری کند ولی بازار را حفظ کند محکوم به شکست است. پس از فروپاشی اتحاد شوروی بسیاری از روشنفکران چپ به طرفداری از سوسیالیسم بازار پرداختند که در واقع شکلی از مالکیت اجتماعی را با اقتصاد بازار تلفیق می کند. (که در آن منابع بر اساس رقابت بین تولید کنندگان مستقل اختصاص می یابد). ولی چنین بدیلی دارای مشکل های عدیده است. اولاً بی عدالتی را که ناشی از تخصیص منابع توسط بازار است محفوظ نگه می دارد: زندگی افراد هم چنان وابسته به نوسان های کور بازار باقی می ماند، و همبستگی به دلیل رقابت و مبارزه بر سر منافع تضعیف می شود. ثانیاً مادامی که کنترل اقتصاد در دست تولید کنندگانی است که در حال رقابت با هم هستند (حتی اگر این تولید کنندگان تعاونی های کارگری باشند) تسلط یک اقلیت بر تولید و سازماندهی استثمار نیروی کار هم چنان با

منطق رقابت در انباشت سرمایه داری می طلبد، فائق می آید. بنابراین برای انسان ها این امکان را فراهم می آورد تا به طور جمعی قدم های موثری در نگهداری جریان تغییر آب و هوا که سرمایه داری کنترل اش را از دست داده، بردارد. این امر همچنین این ابزار را در اختیار ما میگذارد (بفرض اینکه ما به اندازه کافی عاقل باشیم تا بتوانیم از آن استفاده کنیم) تا از نابودی محیط زیست در آینده جلوگیری کنیم. مرزبندی با روایت های دیگر سوسیالیسمی که در این جا عرضه شد چگونه از سایر بدیل ها متمایز می شود؟ از آن جایی که سوسیالیسم بدیلی در برابر سرمایه داری است، ضرورتاً با دیگر بدیل های به طور مثال بودجه های مشارکتی اختلاف دارد. چنین طرح هایی به عنوان رفم های دموکراتیک باید مورد توجه قرار گیرند (اگرچه به هر طرحی باید با دید انتقادی برخورد شود). سراسر تاریخ مبارزه ضد سرمایه داری گواه بر

نباید اصلاً تعجب برانگیز باشد، چرا که مارکس کمونیسم را جامعه‌ای بدون طبقه و بدون دولت در نظر می‌گرفت. اختلاف بزرگ او با باکونین و دیگر آنارشیست‌ها تنها بر سر این بود که چگونه به چنین جامعه‌ای باید رسید.

استراتژی

این البته یک پرسش شصت و چهار هزار دلاری است!!! در پیوند با این موضوع پر اهمیت چند نکته گفتنی است: سوسیالیسمی که من رئوس آن را بر شمردم کاملاً با رفرمیسم در استراتژی سیاسی متفاوت است. رفرم که زندگی را زیر سلطه سرمایه داری قابل تحمل تر می‌سازد، ارزش جنگیدن دارد.

اما ما به یک سیستم کاملاً متفاوتی نیاز داریم. فراتر از آن، هر کوشش به منظور برقراری سوسیالیسم - یا هر بدیل دیگر - باید خود را برای رویارویی بزرگ اقتصادی، نظامی و سیاسی سرمایه داری، که از ماهیت آن بر می‌خیزد، آماده کند. شدت عملی که در جنوا (ایتالیا) به کار گرفته شد یک حقیقت کهنه و قدیمی را دوباره به ذهن تداعی می‌کند و آن این است که هر جنبشی هدف خود را تغییر سیستم قرار دهد باید مقاومت خشن مدافعان سیستم موجود را به جان بخورد.

هر کسی که در تلاش بی‌افکندن جامعه‌ای است که بر اساس دموکراسی شورائی و خودمدیریتی اداره شود با موقعیت دشوار زیر مواجه می‌شود: چگونه انرژی‌های دموکراتیک پراکنده‌ی عوامل اجتماعی را که برای غلبه بر مقاومت سرمایه داری ضروری است با تمرکز استراتژیک و هماهنگی متمرکزی که برای گردآوری نیروها برای تغییر نظام لازم است ترکیب کرد و آن‌ها را به موثرترین وجهی به کار برد.

موقعیت دشوار کنونی تا حدودی مربوط می‌شود به نبود سانترالیسم و شکل‌های لیبرالی سازماندهی - شبکه‌ها - شاید به طور

طبیعی تمایلی وجود دارد تا تفرقه و پراکندگی جنبش را تقدیس کند به خاطر آن که هر قسمت جداگانه خودکفاست. اما چالش‌هایی که جنبش پس از واقعه جنوا با آن روبرو شد - روبروئی با قوه قهریه دولت چه داخلی و چه خارجی - دلالت بر این دارد که این کافی نیست و کوشش‌های ما باید در جهت مطرح کردن یک مسیر استراتژیک برای جنبش باشد.

بحث‌های دامنه‌دار بر سر موضوع رابطه بین احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در پیوند نزدیکی با این موقعیت دشوار قرار دارد. در فوروم اجتماعی فلورانس، رفرمیست‌ها و اتونومیست‌ها (استقلال طلبان) در مقابل اهمیت شرکت احزاب رادیکال چپ در فوروم اجتماعی عکس‌العملی منفی داشته‌اند. اما احزابی که خود را وقف جنبش کرده‌اند و در جستجوی این نیستند که خود را جانشین آن کنند می‌توانند نقش مثبتی ایفا کنند؛ دقیقاً به این علت که آن‌ها می‌توانند به خاطر داشتن برنامه و استراتژی، موضوع را با احاطه کامل توضیح دهند. (اگرچه آن‌ها این کار را در کنار افراد مستقل و افرادی که در خارج از حزب شان به فعالیت مشغول‌اند انجام می‌دهند).

اگرچه این امکان وجود دارد که تنش میان شکل سازمانی متمرکز و شکل سازمانی غیرمتمرکز از بین نرود؛ احزاب هم کنار نخواهند رفت. در مورد جریان‌های کم و بیش سازمان یافته که ایدئولوژی، برنامه و استراتژی فرسوده‌ای را با خود حمل می‌کنند صرف نظر از این که آن‌ها خود را حزب بنامند یا نه، آنچه ما باید انجام دهیم روشن کردن اختلافات و توافق‌هایمان است. به امید دست‌یابی به بزرگترین شکل ممکن برای بدیلی که ارزش‌های موجود در این جنبش را درک کند و سرانجام دنیا را از بربریت و بی‌عدالتی سرمایه داری نجات بخشد.

بسیاری از موضوع‌های مطرح شده در این مقاله را می‌توانید بسیار مفصل‌تر در کتابم به نام مانیفست ضد سرمایه داری مطالعه کنید. این کتاب قرار است در فوریه ۲۰۰۳ به

چاپ برسد. ناشر کتاب در انگلستان پولیتی و در آمریکا بلک ول خواهند بود. آلکس کالینیکوس مقاومت را جهانی کنید (انگلستان)

پاورقی

در واقع این جای سؤال دارد که هماهنگی اقتصادی در دوران استالین را بتوان برنامه‌ریزی نامید. زیرا الویت‌های اقتصادی در اتحاد شوروی به طور مثال نه به طور مستقل بلکه به خاطر فشار ناشی از رقابت نظامی غرب و تکیه بر صنایع سنگین در نظر گرفته می‌شد. به عبارت دیگر موجودیت عجیب و غریب و معیوب استالینیزم ناشی از غیر عقلانی بودن جهانی بود که توسط رقابت‌های اقتصادی و سیاسی جغرافیائی به جلو رانده می‌شد.

منبع: نشر بیدار



انفجار خودبخودی توده ها و خطر راست ارتجاعی

امیر محسن محمدی

جنبش های «خودبخودی» در تحولات اجتماعی همواره نقش کلیدی را در به سرانجام رساندن تحولات داشته اند، حتی می توان ادعا کرد در سازماندهی شده ترین تحولات بنیادی و انقلابات این جوشش خودبخودی اعضا و توده های مردم بودند که در کنار رهبری جنبش ها به نتیجه رسیده اند، از طرف دیگر باید توجه داشت تحركات اجتماعی خودبخودی در تاریخ به هیچ وجه بصورت مجزا و خالص نبوده اند چراکه در اینصورت به یک حرکت مکانیکی صرف تقلیل می یافتند (۱). در جامعه ی کنونی ما نیز این تحركات اجتماعی در کنار رهبری آگاهانه ی رهبران واقعی جنبش عمومی به نتیجه خواهند رسید، رهبرانی که از متدلوژی خود هیچ نشانه ای به جا نمی گزارند و با همین ویژگی مشخص است که در تمام تاریخ در صف مقدم مبارزات طبقات تحت ستم قرار می گیرند، رهبران واقعی جنبش اعتراضی مردم ایران نیز از شخصیت رویایی خود سندی بجا نمی گزارند چراکه اساساً برای آن ارزشی قائل نیستند. در جنبش کنونی ما عناصر بسیار زیادی از این دست وجود دارند اما هیچ کدام به عنوان عنصر اصلی به حساب نخواهند آمد به عبارت دیگر از این منظر اصل «سنترال دموکراسی» در رهبری اعتراضات در ایران باید رعایت شود.

به جرات می توان ادعا کرد در تمامی انقلابات پیشروانه و تحولات بنیادی اجتماعی در جهان عنصر «خودبخودی» و جوشش طبقاتی به هیچ وجه از سوی رهبری آگاهانه نادیده گرفته نشده است بلکه این عنصر پرورش داده شده و از اشتباهات پاکیزه شده تا بتوان با تئوری های مدرن طبقاتی به یک جنبش یک دست برسد، از طرف دیگر باید توجه داشت در جنبش اعتراضی امروز ایران توجه به این امر

خودبخودی توده ها از طرف رهبران واقعی بسیار ضروری می نماید، چرا که تایید این خودبخودی بودن نیروی محرکه، جوشش نیروبخش و عنصر عمیق وحدت آن خواهد بود. مهم تر از انگیزش توده ای باید در نظر داشت که این تایید خودبخودی نفی مصنوعی و ماجراجویانه بودن حرکت اجتماعی است نه چیزی که اکنون از نظر تاریخی در ایران لازم آمده است، این شناخت تئوریک شناخت آفرینندگی ارزشهای انسانی نیز هست و پیوند میان رهبری آگاهانه و جوشش خودبخودی هم می باشد، در صورتی که در تحولات امروز ایران عده ای با ادعای کذب رهبری، ماجراجویی های کودکانه و ساده ی خود را با فرصت طلبی چندش آوری به توده ها نسبت می دهند. در حال حاضر چپگرایان ایرانی باید این نکته را در نظر داشته باشند که تئوری های طبقاتی و اعتقاد به تحزب به هیچ وجه در تضاد با رویکرد خودبخودی امروز ایران قرار نمی گیرد، هرچند که این احساسات بوسیله ی فعالیت های سیستماتیک و تربیتی از طرف گروه رهبری آگاه شکل نگرفته اند بلکه در طی تجربیات روزمره در مواجهه با فاشیسم مذهبی و طبقاتی کسب شده اند. در صورتی که برای طبقات پیشرو این تضاد حل نشود و نسبت به جنبش خودبخودی کنونی بی اهمیتی نشان دهند یا در بدترین وضع مانند عده ای دیگر آن را بی ارزش به حساب بیاورند عامدانه از دادن جهتی آگاهانه به آن خودداری کرده اند که مسلماً به نتایج بسیار وخیم و پسرانه ای خواهد انجامید چراکه بعضی مواقع جنبش خودبخودی طبقات زیردست را بخشهایی از راست ارتجاعی طبقات حاکم همراهی کرده است به عنوان مثال در هنگام بحران اقتصادی کنونی با ایجاد نارضایتی عمدی به عنوان توطئه ای خودخواسته در طبقات زیر دست و جهت دهی نامرئی به جنبش خودبخودی مردم موجبات عدم تبدیل جنبش به عامل مثبت سیاسی را فراهم کرده تا بتوانند به تضعیف عینی دولت با هدف استحاله ی حکومت به نفع خود و یا حتی کودتا استفاده کنند.



به هر صورت این نکته بسیار مهم است که در میان کنشگران سیاسی امروز ایران تحركات خودبخودی در کنار رهبری آگاهانه و تکثرگرا توامان در نظر گرفته شود چرا که امر «خودبخودی» «به عنوان یک تئوری مانند روشی است که سنت تحولات بنیادین جامعه حامل آن بوده و هدف تکامل تاریخی بشمار می آید، همزمان باید تحرك خودبخودی به روش پراتیک و شیوه ی سیاسی نیز در نظر گرفته شود و البته مهم تر از همه این است که سیاست پراتیک و عمل واقعی را با تجزیه تحلیل های مکانیکی تئوریک اشتباه نکرد.

۱- آنتونیو گرامشی

مصاحبه با عابد رضایی فعال چپ و عضو اتحاد آنتی فاشیسم



1. لطفا خودتان را معرفی کرده و درباره فعالیت‌های تا کنون خود توضیح دهید؟

من عابد رضایی هستم، سابقاً با احزاب و سازمانهای کمونیستی همکاری داشته و عضو فعال آنها بوده‌ام اما به دلیل مسائل گوناگون از ابتدای سال ۸۸ تا ابتدای شکل‌گیری اتحاد ضد فاشیسم به صورت مستقل فعالیت می‌کرده‌ام، همچنین به فعالیت در زمینه موزیک انقلابی با عنوانه خلاف جریان می‌پردازم و جدای از این در زمینه حقوق زنان، کودکان فعالیت داشته‌ام سابقه وبلاگ نویسی و ایجاد تیمهای مخفی تبلیغاتی زیرزمینی کمونیستی نیز داشته‌ام.

2. درباره چگونگی شکل‌گیری و شروع فعالیت اتحاد ضد فاشیسم توضیح دهید؟

در وقایع پس از انتخابات و حضور میلیونی مردم معترض در خیابانها تحت تاثیر اپوزیسیون و نیروهای راست و عدم حضور یک نیروی چپ سازمانده و تاثیر گذار که جامعه مصرانه نیازمند آن برای اعتراض به حکومت اسلامی و سرمایه بود از جانب ما نیاز به چنین تشکلی در صف مقدم مبارزات برای ما محرز گشت که عاری از هرگونه دروغ پردازی بوده و واقعی باشد نه صرفاً در پشت صفحات اینترنت، تلویزیون و تاریخ.

3. سبک کار اتحاد ضد فاشیسم و زمینه‌های فعالیت‌های این تشکل چیست؟

اتحاد ضد فاشیسم تشکلی است زیرزمینی که با پخش بیانیه‌های خود در تعداد بالا در چند شهر بزرگ ایران اعلام موجودیت نموده و در زمینه‌های دانشجویی، زنان، کارگران و تیم‌های شهری و پخش نشریات در تعداد بالا به میزان حداقل ۵۰۰۰ نسخه در هر شماره نشریه اتحاد فعالیت می‌نماید.

4. تفاوت نشریات شما با نشریات دیگر سازمانهای چپ چیست؟

در ابتدا پخش نشریه در تیراژ بالا آن هم در شرایطی که وضعیت جامعه توسط حاکمیت بسیار امنیتی است خود نیازمند میزان بالایی از سطح سازماندهی و آگاهی نسبت به شرایط موجود می‌باشد و این در صورتی است که اکثر نشریات سازمانهای چپ مدعی ایران هیچگاه از پخش به صورت اینترنتی فراتر نمی‌رود آن هم به صورت نا موفق و در گام دوم این نشریات نه به مانند دیگر نشریات چپ که به مسائل داخلی سیاسی و بی ربط به جامعه پرداخته و در غرب تدوین نمی‌گردند بلکه در داخل خود ایران تدوین و چاپ گشت و از آنجا که در شهرها توزیع می‌گردند و آن هم در شرایطی که نام کمونیسم در اذهان عمومی تصویری مخدوش می‌آفریند مخدوش می‌آفریند حالتی آموزشی در جهت بالا بردن سطح آگاهی مردم دارد.

5. دیدگاه اتحاد ضد فاشیسم چیست؟

اتحاد ضد فاشیسم دیدگاهی مارکسیستی از وقایع پس از انتخابات و شرایط رادیکال کنونی داشته که روز جهانی کارگر و روز جهانی زن نقطه عطف آن است و حضور میلیونی مردم شهر نشین و معترض در خیابانها را نتیجه تشدید آخرین تضاد طبقاتی میان طبقه کارگر و سرمایه دار در نظام سرمایه می‌داند.

6. اهداف تشکل اتحاد ضد فاشیسم چیست و چه رویکردهایی دارد؟

رسیدن به یک جامعه باز، دموکراتیک و دموکراسی به معنی مردم سالاری آن بر اساس برابری انسانها در تقابل با سیستم الکترو کراسی (انتخابات سالاری) که حاکمیت موجود در جامعه به توسط آن سالهاست ندای هرگونه آزادیخواهی و برابری طلبی را با چوبه دار، شکنجه و زندان پاسخ گفت است.

7. چه ارتباط و وابستگی‌هایی بین اتحاد ضد فاشیسم و سایر احزاب و سازمانهای سیاسی در داخل و خارج کشور وجود دارد؟

مشی ما در این زمینه نه تخریب نیروهای چپ در تقابل با راست که صرفاً میتواند نقدی سازنده در مسیر پیشرفت جنبش کمونیستی به هر بهایی بوده و هرگونه وابستگی چه به لحاظ تئوریک و چه تشکیلاتی به سازمانها و احزاب مارکسیستی ایران را رد می‌کنیم و حتی عضویت در تشکل اتحاد ضد فاشیسم به معنای عدم عضویت در دیگر سازمانها و احزاب می‌باشد، کما این که ارتباط با تشکل‌های چپ داخلی در عرصه‌های مختلف جامعه از جمله دانشجویان و کارگران برای پیشبرد اهداف جنبش چپ را نیز رد نمی‌کنیم.

8. در آخر چرا آنتی فاشیسم؟

فاشیسم خود نتیجه عروج مراحل بحرانی نظام سرمایه داری برای به شکست کشاندن یا پیشگیری از انقلابات کارگری است که خود بر اساس مراحل بحرانی این نظام تولیدی به توسط حاکمیت جامعه یا همان بورژوازی به وجود می‌آید، تاریخاً ما شاهد چنین اتفاقی در پس انقلابات کارگری آلمان، ایتالیا و ایران بوده ایم ولی آنچه که امروز قابل مشاهده است حاکمیت فاشیستی ایران که با سرکوب انقلاب کارگری و به انحراف کشاندن آن بر سریره قدرت با حمایت غرب نشست.



امروزه پس از سی سال حکومت هر آن مورد تعرض از جانب محکومین نظام سرمایه داری خود میگردد اما نظام حاکم بر ایران در یک دو پارگی برای به زیر کشیده نشدن به توسط محکومین خود قصد بازگشتن به نقطه عروج خود را دارد و در این میان به مانند سی سال پیش باز هم سرمایه داری غرب که نظام جهانی اش در ایران میتواند به صورت بنیادی واژگون گردد به توسط مدیای خویش قصد در بازگرداندن وضعیت گذشته با لاپوشانی و عبارت پردازی در شعارهای جدید را دارد، اما آنچه برای ما ضروری گردید جلوگیری از پدید آمدن چنین شرایطی در جامعه بوده و خط حرکتی ما هر آن تعرض برای نابودی چنین موقعیتی برای نظام سرمایه داری می باشد که همان محو کامل نظام تولیدی موجود است اما اتحاد ضد فاشیسم با چنین تعریفی و یک حرکت واقعی در دل جامعه که راست هر آن در هر جناح آن به هدف خویش نزدیکتر میگردد و ضرورت چنین مبارزه ای در میان احزاب چپ که مسئله آنها نه سرنگون کردن این وضعیت که مسئله آنها سرکوب کردن و پیشی گرفتن از دیگر جریانات به توسط مصادره است و خود را نه در جایگاه تقابل با نظام فاشیستی سرمایه داری ایران که در تقابل با جریانات چپ دیگر می بینند ما حضور خود را برای تقابل با فاشیسم اسلامی سرمایه داری ایران و سازماندهی کارگران و مردم را ضروری قلمداد می کنیم.

کدام چپ آترناتیو است : منفعل یا منفعل

به آنان که سبز اند، ساکت و برّه برای چوپان خویش، باید اذعان داشت راه پیروزی بر حکومتی که که سال هاست خون می‌ریزد برای حفظ بقای خود راهی جز تحرکات قهر آمیز باقی نمانده است.

اما در این میان روایت از سبز و برّه بودن، شامل حال مردمی که هر روز در خیابان‌ها برای رسیدن به خواست‌هایشان علی‌رغم فقدان آگاهی طبقاتی دست به اعتراض می‌زنند نیست، چرا که اگرچه مسیر حرکت مردم نه بر اساس آگاهی طبقاتی و نوع مبارزه که صرفاً اعلام اعتراض خود به شکلی غریزی است، اما دور ماندن مردم از درک شرایط واقعا موجود نتیجه تبلیغات و سازماندهی نیروهای اجتماعی توسط سران سبزه‌است است که نفع آنها همان در عدم آگاهی مردم برای فشار از پایین و چانه زنی از بالا به نفع خویش است.

سبز را آنان ساختند که جنگ با عراق و سرکوب انقلاب ۵۷ را سازمان داده بودند ولی در این میان و نمادین شدن رنگ سبز آن هم در میان مردمی که سال‌ها چوب سازندگان سبز را خورده بودند امری غیر طبیعی قلمداد شد. صدای اعتراضی که باید به واسطه نیروهای چپ که نقشی سازش‌ناپذیر در مبارزه بر علیه جمهوری اسلامی داشتند بلند می‌شد، ناگهان توسط خود قاتلان مردم نمایندگی شد؛ حال این که چگونه این اتفاق افتاد در بین نیروهای چپ بسیار مورد بررسی قرار گرفته است، اما چپ‌هایی که در مورد این اتفاق پیش‌آماده بحث می‌کنند و گاهی حتی مردم را از این عمل مورد سرزنش قرار می‌دهند، خود ناگهان برای عقب‌نماندن از حرکات راست‌ها که میلیون‌ها انسان را در ایران به واسطه‌های مختلف تصمیم‌بازچه قرار داده‌اند، در کنار این‌ها قرار می‌گیرند و با پشتیبانی از تهییج‌پیش‌آماده در عرصه خیابان‌ها بدون وجود آگاهی آن را انقلاب می‌خوانند و نمونه حزب کمونیست کارگری به رهبری حمید تقوایی نمونه آن است.

انقلاب بدون وجود آگاهی طبقاتی برای کمونیست‌ها چگونه ممکن است؟

اما از طرف دیگر جریان کورس مدرسی و همکار فکریشان بهمن شفیق حضور اعتراضی میلیونی مردم را بی‌ربطه به مناسبت اقتصادی تولید به شیوه سرمایه‌داری می‌خوانند با این استدلال که این جنبش کمونیستی نیست. اما فارغ از درک این امر که جنبش کمونیستی بر خلاف دیگر جنبش‌ها بر اساس برنامه ریزی و انتقال آگاهی شکل می‌گیرد آن هم درون جنبش‌های خود بخود موجود در تضادهای ایجاد شده به دست خود سرمایه‌داری.

مارکس: جهان آبستن ضدّ خویش است!

حزب حکمتیست هم خود با تمام عبارت پردازی‌هایش با پاسیف کردن جنبش اعتراضی در دل نظام سرمایه‌داری آن سوی سکه سیاست سبز قرار می‌گیرد.

حال باید پاسخ گفت رویکرد کمونیست‌ها در شرایط کنونی چگونه باید باشد که در کنار سبز قرار نگیرد و همزمان مناسبات را بر اساس پیشرفت خویش تغییر دهد و چگونه است که کمونیسم این‌گونه به توسط این ۲ حزب بزرگ چپ ایرانی به بیراهه می‌رود؟

Free all Political Prisoners in Iran

Free Behzad Bagheri

**Solidarity to
condemn the
violation of
Human Rights
in Iran**



**بهزاد باقری را آزاد کنید
زندانیان سیاسی را آزاد کنید**

رفیق بهزاد باقری را آزاد کنید

بهزاد باقری، فعال دانشجویی، روز شنبه ۸ خردادماه، در شاهینشهر اصفهان بازداشت شده است.

وی پیش از این در جریان دستگیری وسیع دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب نیز به همین جرم و همکاری با نشریه خاک و طلوع در آذر ماه ساله ۸۶ بازداشت شده بود.

او پس از گذشته ۱۱ روز از بازداشتش به بنده الف - تا اطلاعات انتقال یافت همچنین مادر و یکی از اعضای خانواده او به دفتر پیگیری اطلاعات احضار شده‌اند.

رژیم فاشیستی ایران پس از اعدام‌های فعالین چپ طی سالیان دراز هم اکنون باز هم اقدام به فشار گسترده بر این فعالین کرده است این اقدام رژیم پس از بازداشت و بی‌خبری از دیگر فعالین چپ یعنی علی عجمی و بهمن خدادادی صورت می‌گیرد و ما خواهان آزادی فوری و بی‌قید و شرط این عزیزان از بند هستیم.

زنده باد آزادی زنده باد برابری